

دو یادداشت

۱ - علیه سیاست سرکوب و اعدام به پا خیزیم!

ماشین سرکوب و اعدام دست‌جمعی جمهوری اسلامی، شتاب گرفته است. در مرداد ماه، تعداد قابل توجهی زندانی تحت عنوان‌های مختلف، سیاسی، سلفی، مواد مخدر به دار آویخته شدند. اعتراف‌گیری در زیر شکنجه، محاکمات نهایتاً ۱۵ دقیقه‌ای، وکلای تسخیری که کمتر از دادستان نبودند، تصویری از این اعدام‌ها را نشان می‌دهد. شماری از فعالین سیاسی و مدنی بی هیچ توضیحی بازداشت و مواخذه و تهدید شدند. سرکوب و اعدام، سیاست همیشگی جمهوری اسلامی در روبرویی با تضادها و مشکلاتش بوده و رژیم بدون این سیاست معنایی نخواهد داشت. اما در دوره‌هایی به موازات تشدید تضادهایش (با توده‌های مردم، تضادهای درون خودش، در روابط بین‌المللی و...)، این سیاست، افسارگسیخته‌تر و پرشتاب‌تر به پیش رفته است. تهاجم کنونی جمهوری اسلامی را نیز باید بر این بستر دید. سرمایه‌گذاری جمهوری اسلامی بر روی «برجام» نتوانست درد اقتصاد بیمار ایران را درمان کند و بر بستر بحران نظام سرمایه‌داری امپریالیستی و تضادها و رقابت‌های میان قدرتهای بزرگ و اولویتهای آن‌ها، دورنمایی روشن ندارد. خود این مسأله، موجب بی‌اعتمادی بیشتر توده‌های مردم نسبت به جمهوری اسلامی و قابلیتش در فائق آمدن بر وضعیت وخیم اقتصادی گشته و به شکل‌هایی از مبارزه و مقاومت (مثبت و منفی؛ چه به‌صورت اعتراضات و اعتصابات کارگری و دیگر قشرهای مردم و چه به صورت خودکشی و خودسوزی گسترش یافته در میان جوانان و توده‌های محروم)، دامن زده است. همین مسأله تضادهای درون جناح‌های حاکمیت را نیز تشدید کرده و به‌خصوص در شرایطی که چند ماه بیشتر به انتخابات ریاست جمهوری باقی نمانده، کشمکش و رقابت‌های



درون ارتجاع را حادث کرده است. در عرصه‌ی خارجی، جمهوری اسلامی هرچه بیشتر در گرداب جنگ‌های ارتجاعی و نیابتی خاورمیانه فرو می‌رود. شرکت فعال جمهوری اسلامی در جنگ ارتجاعی جاری در سوریه و این‌که نتیجه‌ی این جنگ چه شود، برای جمهوری اسلامی و موقعیتش در منطقه، تبدیل به مسأله‌ای استراتژیک، ایدئولوژیک، حیثیتی و «غیرتی» شده است. در شرایطی که روشن نیست سرنوشت جنگ در سوریه چه خواهد شد و چه چیزی گیر جمهوری اسلامی خواهد آمد، اما ضرورت‌های مقابل روی رژیم، حکم می‌کند که هرچه بیشتر درون این گرداب قرار بگیرد. و این خود، منشاء تضادهای جدید می‌شود.

در چنین فضایی است که «راه حل» همیشگی یعنی تشدید سرکوب و خفقان و ارباب، میدان را بیشتر اشغال می‌کند. در برابر این یورش وحشیانه، راه حل ما فقط دست زدن به مبارزه و اعتراض سازمان‌یافته علیه جمهوری اسلامی است. به‌رغم شاخ و شانه کشیدن‌های سردمداران رژیم، آن‌ها در وضعیت شکننده‌ای به سر می‌برند

طبقاتی بود، نبردی برای ریشه‌کن کردن جمهوری اسلامی و استقرار یک جامعه‌ی متفاوت. اگرچه بازیگران این نبرد بزرگ، گرایش‌های سیاسی گوناگون داشتند اما خصلت عمده‌ی مبارزه در آن دهه همین مسأله بود.

فرمان قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ از طرف شخص خمینی صادر شد. (۱) رهبر آن زمان جمهوری اسلامی در هراس از عاقبت جنگ ارتجاعی ایران و عراق و نتایج «نوشیدن جام زهر» اول از همه به یاد زندانیان سیاسی، سرموضعی‌ها، مخالفین، افتاد و وجود «مزاحم» آنان را در فردای زهرنوشی و عقب‌نشینی از شعار عوافریبانه‌ی «جنگ تا فتح قدس» را فهمید. حال که می‌بایست از موقعیتی ضعیف، جام زهر نوشیده شده و تسلیم می‌شد، پس باید صحنه‌ی جامعه از آن دسته کسانی که به این طریق و آن طریق، مخالف یا منتقد جدی این نظام بودند خالی می‌شد. سنگ‌های انقلاب که در زندان‌های جمهوری اسلامی معنی یافته بود باید تخلیه می‌شد. به این ترتیب بود که یکی از

و اعمال جنایتکارانه‌شان خود مدعی این‌است. یک مبارزه‌ی متحد و پیگیر علیه سیاست اعدام و سرکوب جمهوری اسلامی، قابلیت این را دارد که مرتجعین را به عقب‌نشینی وادار کند. مبارزه‌ای پیوندخورده با دورنمای انقلاب اجتماعی و سرنگونی نظام اسلامی.

۲ - نه می‌بخشیم، نه فراموش می‌کنیم!

۲۸ سال از قتل عام هزاران زندانی سیاسی در تابستان ۱۳۶۷ می‌گذرد. جنایتی نابخوشدنی و فراموش ناشدنی. در این مورد زیاد گفته شده، خاطرات نوشته شده، دادگاه‌ها تشکیل شده است. اما تازمانی‌که این نظام وجود دارد و تازمانی‌که حسابرسی به عاملین و آمرین این جنایت به نتیجه‌ی عملی نرسیده، باید باز هم گفت و نوشت.

جنایت دهه‌ی شصت علیه زندانیان سیاسی، ارتباط لاینفک با کارکرد و ماهیت نظام سرمایه‌داری-تئوکراتیک حاکم بر ایران داشت و محصول عملکرد کلیت جمهوری اسلامی بود؛ این کشتار و تمام سرکوب‌های دهه‌ی شصت، محصول یک نبرد

بزرگ‌ترین جنایت‌ها صورت گرفت. در فاصله ای کوتاه هزاران زندانی سیاسی اعدام شدند. دلایل روشن است: یک نظام طبقاتی در موقعیتی اضطراری با آمرین و عاملینش به جنگ با ایده‌ها و اعمال طبقاتی و سیاسی مخالف خود برخاست. این نظام چون در موقعیت دست بالا قرار داشت، چون نیروهای امنیتی سرکوبگر را زیر نگین خود داشت، قادر شد دست به چنین جنایتی بزند. جنایتی بزرگ که کل هیئت حاکمه‌ی ایران (همان‌ها که بعداً به اصلاح‌طلب، اعتدال‌گرا و محافظه‌کار معروف شدند) در آن سهیم بودند. چندین هزار زندانی بعد از برگزاری «محاکمات» چند دقیقه‌ای به‌دار آویخته شدند و اجسادشان مخفیانه در گورهای جمعی و بی‌نام و نشان به‌خاک سپرده شد. اما چنین کشتاری را نمی‌شد پنهان کرد. خانواده‌های جانب‌باختگان کشتار تابستان خونین ۱۳۶۷ و یاران و همراهانشان، نیروهای آزادی‌خواه و کمونیست با اشک و خشم خبر را فریاد کردند و به گوش جامعه و جهان رساندند. قدرت‌های تبهکار امپریالیست که مشغول زد و بندهای پر منفعت با رژیم اسلامی بودند، موضوع را عامدانه مسکوت گذاشتند تا «طرف معامله» دچار دردسر نشود و فضای مناسب برای فعالیت سرمایه و کسب سودهای امپریالیستی به هم

نخورد. بخش‌هایی از مردم نیز در برابر خبر کشتار سکوت اختیار کردند؛ چرا که به «تغییرات مثبت» در فضای بعد از خاتمه‌ی جنگ ایران و عراق امید بسته بودند و نمی‌خواستند خود را به دردر بیندازند. و کم نبودند کسانی که وحشی‌گری‌های رژیم اسلامی مرعوب‌شان کرده بود. می‌دانستند که باید کاری کرد اما خود را ناتوان می‌دیدند. پس عکس‌العملی نشان ندادند. اما «خاوران» و خاوران‌های دیگر در سراسر کشور که سند کشتار ۶۷ و سال‌های قبل از آن بود در هیئت یک جنبش پا گرفت. خانواده‌های جانب‌باختگان در برابر تهدید و فشار و سرکوب ایستادند و پا پس نکشیدند. مضمون عملشان «فراموش نمی‌کنیم و نمی‌بخشیم» بود. نیروهای کمونیست و ضد رژیم نیز سال از پی سال، یادمان جانب‌باختگان زندانی در دهه ۶۰ را برگزار کردند و جمهوری اسلامی را در کلیت‌ش رسوا کردند. با به میدان آمدن نسل‌های جدید و دامن گرفتن مقاومت‌ها و شورش‌ها، مساله‌ی جنایات دهه‌ی ۶۰ به بحث‌های عمومی راه یافت. پرسش‌ها بر سر این جنایت آن قدر گسترده شد که حتی به کشمکش‌های درون هیئت حاکمه راه یافت. اما حافظه‌ی تاریخی جامعه بیدار شده بود. کشتار ۱۳۶۷ و جنایات جمهوری اسلامی در دهه‌ی ۶۰ نمی‌توانست به فراموشی سپرده شود. واقعیت این است که زندانیان سیاسی دهه‌ی ۶۰ و جانب‌باختگانی که

حاضر نشدند در برابر رژیم ضد‌مردمی اسلامی تن به سازش و تسلیم دهند، تضاد آشتی‌ناپذیر توده‌های مردم با طبقه‌ی مرتجع حاکم و نظام ستمکار طبقاتی را نمایندگی می‌کردند. در صف اول نبرد آگاهانه و متشکل با جمهوری اسلامی ایستاده بودند و به جرم تلاش برای ساختن جامعه‌ای متفاوت و آزاد از روابط اسارت‌بار و پوسیده کشته شدند. این موقعیت، مختص جامعه‌ی ایران و انقلابیون جانب‌باخته‌اش نیست. در سراسر دنیا، کمونیست‌ها و آزادیخواهانی که در زندان پرچم مقاومت و سازش‌ناپذیری را بلند کردند و در راه آرمان‌های انقلابی جان باختند، همین موقعیت را در ذهنیت جامعه پیدا می‌کنند. نسل‌های بعدی به‌عنوان سرمشق فداکاری به آنان رجوع می‌کنند. سیاست انقلابی و فرهنگ آلترناتیو از خاطره‌ی مبارزه‌ی آنان تغذیه می‌کند و بارور می‌شود. در مقابل، حکومت‌ها جابه‌جا می‌شوند، اما پرونده‌ی جنایاتی که نسل‌های گذشته‌ی طبقه‌ی حاکم، مرتکب شده‌اند به‌حق روی میز می‌آید. مردم، به‌درستی آن جنایات را دیرگی می‌بینند که قدرت ضد مردمی امروز بر آن استوار شده است. چنین است که رد خونین جنایات دیروز به نقطه‌ی ضعف و عامل شکنندگی دائمی نظام ستمگر تبدیل می‌شود.

سخن گفتن از جنایت‌های دهه‌ی ۶۰، بازخوانی تاریخ یک دولت ارتجاعی

و مبارزه علیه آن است، بازخوانی تاریخ فکر و عمل یک نسل انقلابی و آرمان‌جو که پیش‌تاز و نویددهنده‌ی جامعه‌ای نوین بود؛ موردی است بی‌بدیل برای تبلیغ و اشاعه‌ی ایده و عمل مبارزین کمونیست و درس‌آموزی نقادانه از آنان برای این‌که مجهزتر از قبل، مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی را به پیش ببریم. ■

«آتش»

پانوست:

(۱): تمام سران جمهوری اسلامی (چه در آن دوره و چه امروز) از این جنایت باخبر بوده و یا در آن مستقیماً دست داشته‌اند. امروز که ۲۸ سال از آن کشتار می‌گذرد، لاریجانی رئیس قوه‌ی قضائیه و قحیانه می‌گوید: «آن‌چه از احکام دادگاه‌ها بر حسب موازین شرعی و قوانین انجام شده است قابل خدشه نیست و حکم گروه‌های محارب، کاملاً آشکار است». رازینی از مسئولان قضایی و عضو «هیئت مرگ» می‌گوید: «مسئله‌ی ۶۷ خیلی پیچیده نیست. ما این شهادت را داشتیم که هر کس را اعدام کرده‌ایم، نوشتیم این آقا به این دلیل اعدام شده است و زیر آن را امضا کرده‌ایم و این افتخاری است برای ما». خاتمی امام جمعه‌ی موقت تهران می‌گوید: «آن‌چه امام راحل در سال ۶۷ صورت داد کاری فقهی، قرآنی، انقلابی و خدمتی بزرگ به ملت مسلمان ایران بود.»

سیاره‌ی مشتری: منظومه‌ای در یک منظومه

جهان از ماده تشکیل شده است، ماده‌ی در حال حرکت. حرکت ماده پیرو قوانین خاصی است و براساس این قوانین، خود را سازماندهی می‌کند. در این قوانین، استثنایی وجود ندارد. در واقع، وجود استثنا نشانه‌ی آن است که تئوری ما برای توضیح آن پدیده‌ی خاص، احتیاج به تکامل بیشتر دارد. بسیاری از تئوری‌های علمی، حقیقت ماده‌ی در حال حرکت را «تقریباً» توضیح می‌دهند و بنابراین نیاز به تحقیقات و بررسی‌های بیشتری دارند. برای شناخت این جهان مادی، ما اجبار به آموختن علم داریم. «علم یک ابزار است. ابزاری بسیار قدرتمند. علم، روش و رویکردی است برای کسب توان تشخیص حقیقت، برای تشخیص آن که چه ایده‌ای بازتاب واقعیت است، واقعیت آن‌گونه که به واقع هست... بنابراین، برای درک هر مساله‌ای در جهان یا برای سردرآوردن از این‌که چگونه می‌توان واقعیت را تغییر داد، نیاز به علم است... علم به‌مثابه‌ی یک روش، قدمت زیادی در تاریخ بشر ندارد و موضوع تازه‌ای است. بنابراین، مردم به‌طور کلی عادت ندارند که واقعیت را به‌شکل علمی بفهمند و آن را تغییر دهند» (۱). از سوی دیگر، نظام سرمایه‌داری، علم را به حوزه‌ای برای متخصصان بدل کرده است. یعنی توانایی شناخت و دیدن اعجاب و زیبایی ماده‌ی در حرکت، متعلق به قشر محدودی از جامعه شده است. خبر اکتشافات و دستاوردهای علمی بزرگ در لابه‌لای انواع و اقسام اخبار دیگر در رسانه‌ها، گم و گور می‌شود. تمامی رسانه‌های حاکم که همواره در حال جهت‌دهی افکار عمومی هستند، به‌جای پرداختن به این موضوعات از کنار آن رد می‌شوند و علم را بیشتر و بیشتر به حوزه‌ای برای خواص بدل می‌کنند. از میان این اخبار، خبر مهمی که در لابه‌لای دیگر هیاهوهای رسانه‌ای مدفون شد، ورود کاوشگر یونو به مدار مشتری بود.

در بامداد روز سه‌شنبه ۵ ژوئیه ۲۰۱۶ یعنی ۴۰۶ سال بعد از زمانی که گالیلئو گالیله توانست توسط تلسکوپ خود که از چند لنز کوچک ساخته شده بود، سیاره‌ی مشتری را کشف کند، کاوشگر یونو پس از طی مسافت ۲٫۸ میلیارد کیلومتر و با سرعت ۲۶۶۰۰۰ کیلومتر در ساعت توانست از میان تشعشعات شدید و اجرام شناور در اطراف ژوپیتر عبور کند و سالم در مداری با ارتفاع ۴۲۰۰ کیلومتر بالاتر از ابرهای سیاره‌ی مشتری مستقر شود. این نزدیک‌ترین فاصله‌ای است که تاکنون یک کاوشگر نسبت به مشتری داشته است. سیاره‌ی غول‌پیکری که آن قدر از زمین دور است که سیگنال‌های ارسال شده از آن ۴۸ دقیقه بعد به ما می‌رسد. (سرعت سیگنال‌ها ۳۰۰۰۰۰ کیلومتر در ثانیه است.)

یونو در طی ۲۰ ماه، ۳۷ بار به‌دور مشتری می‌چرخد. هدف این ماموریت، شناخت بهتر این غول‌پیکر است. تمامی مشاهدات ما تا به حال از بالای توده‌ی اجرام اطراف مشتری صورت گرفته است و این نخستین باری است که اطلاعاتی گسترده‌تر و شفاف‌تر از محلی نزدیک به سطح این سیاره در اختیار پژوهشگران قرار خواهد گرفت. اهمیت مطالعه‌ی سیاره‌ی مشتری به این دلیل است که این سیاره، قدیمی‌ترین سیاره‌ی منظومه‌ی شمسی است و احتمالاً از همان گازهایی تشکیل شده است که

زمین مسطح است و درک گوناگونی حیات در زمین امکان‌ناپذیر است. لحظه‌ای بیاندیشید: تنها چند قرن پیش ما نمی‌دانستیم که چه هستیم و از کجا آمده‌ایم. علم، شناختی فراتر از حواس پنج‌گانه به ما داد و به ما نشان داد، بسیاری از موادی که بدن ما از آن تشکیل شده از ستاره‌های در حال مرگ و یا ستاره‌هایی است که منفجر شده‌اند. سن ذرات بدن ما به قدمت سن جهان است! این زیبایی و اعجاب در دسترس توده‌ها نیست. «بدون مجهز بودن به علم، انسان همیشه مستعد فریب خوردن، سردرگمی فکری و عجز در تشخیص درست از غلط و حقیقت از دروغ است. اگر واقعاً می‌خواهید بدانید حقیقت چیست و چه باید کرد، نیاز به علم دارید. علم، برخلاف خیال‌پردازی و خوش‌خیالی، متکی بر شواهد عینی است و یک پروسه و روش منظم آنالیز و سنتز است. آنالیز، تجربه و دانش یک بازه‌ی زمانی را تجزیه می‌کند. حال آن‌که سنتز، دوباره آن‌ها را در سطحی عالی‌تر و به طریقی منظم‌تر جمع می‌کند و از تجربه‌ی انباشت‌شده، درس‌های بزرگ‌تر و اساسی‌تر می‌گیرد...»

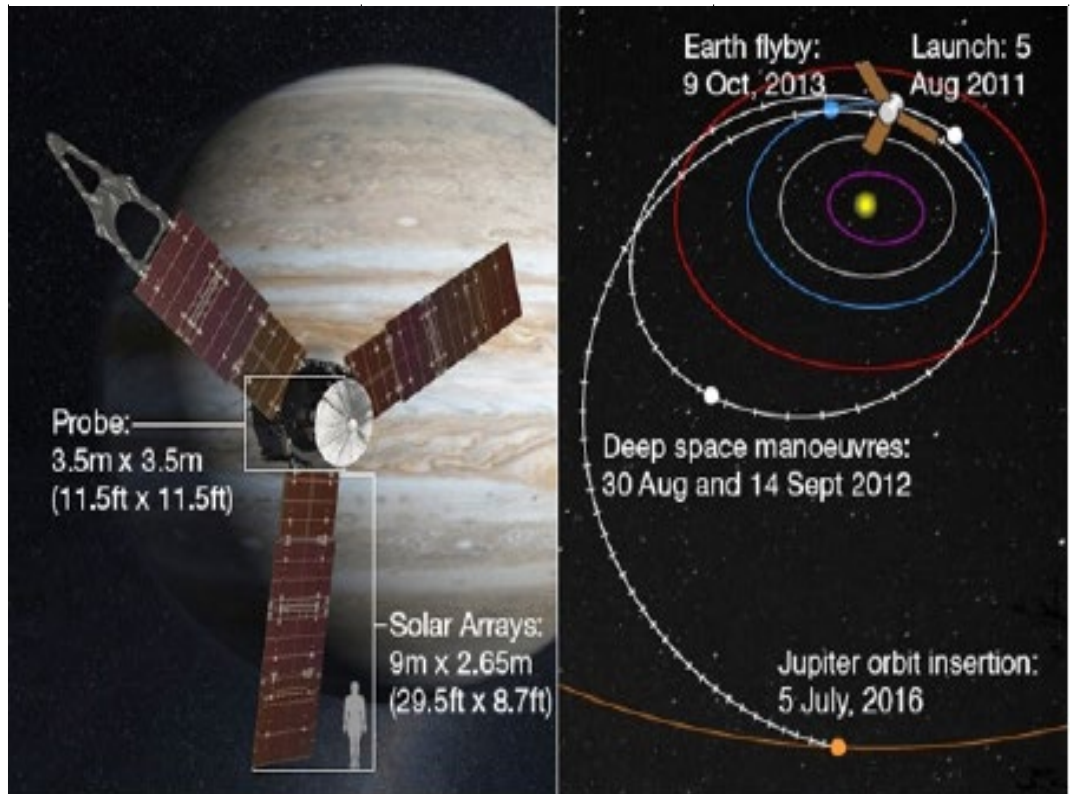
«... اگر می‌خواهیم که زندگی تغییر کند، اگر می‌خواهیم که سازمان‌یابی جامعه عوض شود، اگر می‌خواهیم که جهان تغییر کند، اگر خواهان تغییر هر چیزی در طبیعت یا جامعه هستیم، باید روش علمی به کار بریم زیرا این تنها راهی است که به‌طور عمیق می‌توانیم واقعیت را بر پایه‌ی مشاهدات و کنش‌های منظم، بر پایه‌ی دست‌کاری کردن واقعیت و مشاهده‌ی دگرذیسی‌های آن کشف کنیم. از این طریق است که می‌توانیم واقعیت پدیده‌ها را بفهمیم، دریابیم چرا پدیده‌ها و فرایندها این‌گونه هستند، چگونه این‌طور شده‌اند و چگونه می‌توان آن‌ها را تغییر داد» (۲) ■

پویان کایوانی

یادداشت:

۱- «علم و انقلاب» مصاحبه با آردی اسکای بریک از نشریه‌ی حقیقت شماره‌ی ۷۱

۲- همان



Source: NASA/JPL-Caltech

مشتری، این امید را به‌وجود می‌آورد که بتوان درون این سیاره را بهتر شناخت. یعنی مثلاً به این سؤال‌ها پاسخ داد که آیا درون سیاره‌ی مشتری، هسته‌ای وجود دارد یا این‌که مانند ستاره‌های بدون هسته است؟ کاوشگر یونو، سیاره‌ی مشتری را از بُعد شیمیایی نیز مورد مطالعه قرار می‌دهد و درمورد چگونگی شکل‌گیری این سیاره به ما اطلاعات می‌دهد. با شناخت مشتری، می‌توانیم بفهمیم که منظومه‌ی شمسی میلیاردها سال پیش چگونه بوده است.

مسئله‌ی حرارت: در فضا خلا است یعنی هیچ اتمی نیست که حرارت تولیدشده توسط دستگاه‌های مختلف و تشعشعات خورشید و یا سیاره‌ها را دفع کند. پس سیستمی دقیق باید طراحی شود تا حرارت را کنترل کند.

مسئله‌ی تشعشعات: سیاره‌ی مشتری، دارای میدان مغناطیسی بسیار قوی است و این موجب می‌شود که ذرات باردار از باد خورشیدی (عمدتاً متشکل از پروتون، الکترون و ذرات آلفا) که به‌صورت پیوسته به بیرون از خورشید ساطع می‌شوند به دور آن جمع شوند. این ذرات، توانایی آن را دارند که با برخورد به قطعات الکترونیکی، آن‌ها را خراب کنند.

پنج حس ما انسان‌ها، توانایی‌هایی هستند که در طی ۳۷۰۰۰۰۰ میلیارد سال، تکامل یافته است. فقط و فقط به‌خاطر این‌که ما زنده بمانیم و در جست‌وجوی غذا تشخیص بهتری داشته باشیم و خود را از خطر محافظت کنیم. ما با این پنج حس، قادر به دیدن «رنگ» مادون قرمز و ماورای بنفش نیستیم. این پنج حس به ما می‌گویند که تمامی ستارگان و سیاره‌ها و خورشید به دور زمین می‌چرخند،

مشتری، این امید را به‌وجود می‌آورد که بتوان درون این سیاره را بهتر شناخت. یعنی مثلاً به این سؤال‌ها پاسخ داد که آیا درون سیاره‌ی مشتری، هسته‌ای وجود دارد یا این‌که مانند ستاره‌های بدون هسته است؟ کاوشگر یونو، سیاره‌ی مشتری را از بُعد شیمیایی نیز مورد مطالعه قرار می‌دهد و درمورد چگونگی شکل‌گیری این سیاره به ما اطلاعات می‌دهد. با شناخت مشتری، می‌توانیم بفهمیم که منظومه‌ی شمسی میلیاردها سال پیش چگونه بوده است.

به انجام رساندن چنین پروژه‌ای، کاری بسیار پیچیده است. این مأموریت، نتیجه‌ی ۱۵ سال تحقیق بوده است. درواقع، آغاز مأموریت یونو به سال ۲۰۰۱ بازمی‌گردد. پیچیدگی این پروژه به‌دلایل مختلفی است. مسائلی مانند:

مسئله‌ی استحکام: برای فرستادن یک کاوشگر به خارج از جاذبه‌ی زمین، باید موشک حامل آن بعد از ۳،۵ ثانیه، سرعت ۱۸۰۰ کیلومتر در ساعت داشته باشد و این به‌معنای آن است که به آن ۱۵ ج فشار وارد می‌شود. یعنی قطعه‌ای که یک کیلو وزن دارد، وزنش به ۱۵ کیلو می‌رسد. ازسوی دیگر، سیاره‌ی مشتری به‌خاطر جاذبه‌ی بالا (۲،۵ برابر زمین) انبوهی از سنگ‌های آسمانی را به‌دور خود دارد. درنتیجه، سنگی به‌اندازه‌ی حتی یک فندق با سرعت

سیاره مشتری...

خورشید را ساخته‌اند. بررسی مشتری، درک ما را از پیدایش و تکامل منظومه‌ی شمسی و به‌خصوص، کره‌ی زمین عمیق‌تر می‌کند.

مشتری، سیاره‌ی بسیار ویژه‌ای است. چهارمین شیء درخشان در آسمان کره‌ی ما (پس از خورشید، ماه و ونوس). ۹۰ ماه دارد که به‌دور آن می‌چرخند. قطر این سیاره ۱۱ برابر قطر زمین است و این بالاترین طول قطری است که یک سیاره‌ی گازی می‌تواند داشته باشد. این سیاره، یک هزارم خورشید جرم دارد اما جرم آن دو برابر و نیم تمامی سیارات دیگر منظومه‌ی شمسی روی هم است. این سیاره سطح ندارد اما دانشمندان، آن عمق از اتمسفر را که ۱ بار فشار دارد «سطح» می‌خوانند، به‌این‌ترتیب، سطح مشتری حدوداً تشکیل شده از ۸۸ تا ۹۹ درصد هیدروژن و ۸ تا ۱۲ درصد هلیوم و تقریباً همان ساختار خورشید را دارد. اگر این سیاره ۸۰ بار بزرگ‌تر بود تبدیل به یک ستاره می‌شد و از آن‌جاکه فضای آن عمدتاً از هیدروژن و هلیوم تشکیل شده، چیزی شبیه خورشید می‌شد. در واقع، سیاره‌ی مشتری، منظومه‌ای است در منظومه‌ی شمسی.

کاوشگر یونو این توانایی را دارد که صدها کیلومتر داخل اتمسفر سیاره‌ی مشتری را ببیند، این کار به‌همراه مطالعه‌ی میدان مغناطیسی و گرانش

درباره‌ی اعدام‌های اخیر زندانیان سیاسی - عقیدتی گرد

مقابل، این گروه‌های اسلامی هستند که جوانانی از جمله ۲۰ اعدامی اخیر را به پیاده‌نظام پرچم جهل و تباهی‌شان تبدیل کرده‌اند.

نه با انواع مختلف ناسیونالیسم و نه با اشکال گوناگون فرمیسم نمی‌شود این دو قطبی ارتجاعی را بر هم زد. چاره‌ی عینی و واقعی بیرون کشیدن توده‌های محروم و تحت ستم از زیر پرچم این دو قطب ارتجاعی، ترسیم راه دیگری است که به رهایی تمام مردم از ستم و استثمار خواهد انجامید. فقط با برپا کردن جنبشی برای انقلاب کمونیستی از طریق دفاع و به‌کار بستن سنتز نوین کمونیسم که توسط باب آواکیان تکامل یافته است، می‌توان از کشیده شدن توده‌های مردم و جوانان معترض به‌سوی این دو نیروی منسوخ جلوگیری کرد. این علم انقلاب را که تنها قطب‌نمای رهایی‌بخش در جهان کنونی است باید تبدیل به آگاهی شمار گسترده‌ای از جوانان این خطه کرد و خشم و نفرت توده‌ها از تبعیض و ستم و محرومیت را تبدیل به امید برای نابودی سیستم حاکم در ایران و جهان و ساختن یک جامعه و جهان متفاوت کرد. با این علم می‌توان به آنان نشان داد که این راه، یعنی انقلاب کمونیستی، نه تنها ضروری بلکه ممکن و مطلوب است و انرژی و توانشان را در این راه سازماندهی کرد. می‌توان و باید کردستان را تبدیل به مشعل‌دار انقلاب کمونیستی در خاورمیانه کرد، زیرا نجات مردم این منطقه و کل بشریت چنین امری را طلب می‌کند و این، تنها راه و آینده‌ای است که ارزش زیستن و مُردن دارد. ■

حسام سیه‌سرائی

آتش به اوضاع و مسائل گوناگون جامعه و جهان می‌پردازد. تضادهای طبقاتی و جنسیتی و ملی و مذهبی که زیر پوست جمهوری اسلامی جاری است را بر می‌شکافد. راه حل ریشه‌ای هر یک از این تضادها را تبلیغ کند و روابط و روش‌های آلترناتیو انقلابی را پیش بگذارد.

آتش مخالف بی‌چون و چرای دنیای وارونه‌ی سرمایه‌داری است. با همه‌ی رنج و جنون و زشتی‌هایش، از اشغالگری امپریالیستی و جنگ‌های ناعادلانه گرفته تا بنیادگرایی مذهبی و نژادپرستی، از نابودی محیط‌زیست گرفته تا تجارت سکس و کار کودکان.

آتش فرهنگ عقب‌گرا و مخدري که بر افکار جامعه سنگینی می‌کند را به چالش می‌گیرد. علیه عادت است و بی‌تفاوتی علیه بی‌فکری است و باور به قضا و قدر. علیه دست روی دست گذاشتن است و علیه گلیم خود را از آب بیرون کشیدن به قیمت له کردن بقیه.

دیدگاه آتش، یک دیدگاه کمونیستی است. کمونیستی شاداب و پرتوان که افسانه «مرگ کمونیسم» را به ریشخند می‌گیرد.

هم بینشان بود. بیشتر اعدام‌شدگان، اهل دو شهر مهاباد و سنندج هستند؛ یعنی خاستگاه‌های اصلی احزاب و سازمان‌های قدیمی کردستان مانند حزب دموکرات و کومله. اما در سایر شهرها و مناطق مانند جوانرود، روانسر، پاوه، پیرانشهر و سقز نیز گرایش به گروه‌های اسلام‌گرا حتی در میان زنان جوان در حال گسترش است. درمورد خاستگاه‌ها و فعالیت‌های این گروه‌ها، هنوز اطلاعات کاملی درز نکرده است، اما فیلم صحبت‌های تعدادی از زندانیان این جریان، بیانگر گرایش قوی وهابی و سلفی‌گری در میان آنان است. همچنین، شنیده‌های محلی و سایت‌های همفکرشان (از جمله شبکه‌ی جهانی کلمه) نشان از فعالیت سازمان‌یافته و هدفمند آنان دارد. بسیاری از این گروه‌ها و جریان‌ها، توسط دولت عربستان و شبکه‌ی تبلیغاتی وهابیون سعودی حمایت می‌شوند، درست همان‌طور که گروه‌های مرتجع شیعی در لبنان، بحرین، یمن و عربستان، مورد حمایت رژیم ایران هستند.

به‌جز سران این گروه‌ها، اکثر اعضای آنان جوانان معترض و متنفذ از تبعیض، ستم، فقر و بی‌آینده‌گی در جمهوری اسلامی هستند که به گرداب بی‌انتهای اسلام‌گرایی و گروه‌های سلفی کشیده شده‌اند. این جوانان باید آگاه شوند و بدانند، جهانی که براساس نقطه‌نظرات هر مفتی و امام و خلیفه‌ای ساخته شود، بهتر از جهنمی نیست که آیت‌الله‌ها و مفتیان مرتجع و مفت‌خور در ایران، عربستان، افغانستان و دولت اسلامی (داعش) تاکنون ساخته‌اند. نیروهای کمونیست، چپ و انقلابی در هر گوشه‌ای از خاک کردستان، علاوه بر تبلیغ و افشاگری علیه رژیم جمهوری اسلامی و احزاب گرد طرفدار امپریالیست‌ها باید علیه تبلیغات اسلامی و رشد جریان‌های اسلام‌گرا نیز دست به افشاگری و روشنگری بزنند. دین در هر شکل و روایت و خوانشی باید به‌زیر تیغ نقد علمی و روشنی‌افشاگری و بی‌آبرو شدن برود.

مثل همیشه، خبر کوتاه و دردناک بود: نزدیک به ۲۰ زندانی سیاسی-عقیدتی گرد در زندان رجایی‌شهر کرج به‌دار آویخته شدند. وزارت تبهکار اطلاعات، طی بیانیه‌ای به تاریخ ۱۸ مرداد ۱۳۹۵ همگی آن‌ها را به عضویت در گروهی به‌نام توحید و جهاد متهم کرد و مدعی شد این گروه مرتبط با سازمان‌های سلفی اهل سنت بوده است و سپس لیستی از اقدامات نظامی و سیاسی را به آن‌ها نسبت داد. پیام این کشتار جمعی از سوی رژیم به داخل و خارج ایران این بود که: تیغ جلادی حاکمیت، هرگز کند نشده است و دم و دستگاه دار و داغ و درفش به راه است.

جمهوری اسلامی در حالی دست به این کشتار زد که تا خرخره در جنگ‌های ارتجاعی خاورمیانه که گاهی شکل رویارویی دو جبهه‌ی مذهبی شیعه و سنی به خود می‌گیرد، فرو رفته است. از سوی دیگر، ستمگری ملی یکی از اجزای دولت بورژوازی در ایران است که در مناطقی مانند کردستان، بلوچستان و ترکمن‌صحرا با سرکوب مذهبی آمیخته و تشدید می‌شود. این رژیم بر مبنای فقه شیعه تشکیل شد و سرکوب و محدودیت دیگر ادیان و مذاهب، همواره در دستگاه ایدئولوژیک، تبلیغاتی و قضایی‌اش اعمال شده است. مجموعه‌ی این عوامل به تقویت احساسات مذهبی در میان مردم در بخش‌هایی از کشور منجر شده که ساکنین آن از اهل سنت هستند. قبلاً این مسئله را بیشتر در بلوچستان شاهد بودیم، اما حالا در چهارچوب رشد حریق‌وار اسلام‌گرایی در خاورمیانه، موج اسلام‌گرایی به کردستان هم رسیده است.

هرچند آمار و ادعاهای وزارت اطلاعات، غیر قابل اتکا هستند، اما واقعیت دردناک آن است که جریان اسلام‌گرایی در میان جوانان کردستان روبه رشد است. اکثر اعدام‌شدگان اخیر بین ۲۵ تا ۳۵ سال سن داشتند و از دانشجویان تا ملاً و از کارگر تا روستایی

آشفته‌خوانی ذهن اجتماعی نگاهی انتقادی به پدیده‌ی «عرفان کیهانی» (عرفان حلقه)

علم و شبه‌علم مجادله‌ای طولانی و پرفراز و نشیب در طول تاریخ داشته‌اند. و در تمامی این کشمکش تاریخی، اوج و فرود این مبارزه با عمق و گسترده‌ی مبارزه‌ی طبقاتی موجود در جامعه پیوند تعیین‌کننده داشته است. آن‌جا که، دیگر زنجیرها می‌گسلند و «ابزار با زبان انسان به سخن در می‌آیند» (۱) علم، گوی سبقت را می‌ریاید. جهان‌بینی، واقعی‌تر می‌شود و در جایی که مبارزه در رکود گرفتار است، یا در دوره‌های عقب‌نشینی، این شبه‌علم است که به پشتوانه‌ی ابزار تکثیر اندیشه‌ی طبقه‌ی حاکم به جای علم می‌نشیند. تا سویی‌ی رهایی‌بخش آن را در خود حل کند و اندیشه و ایده و باور مردمان را در حصار تنگ ایده‌های طبقه‌ی استثمارگر حاکم اسیر نماید.

اولین بار، سال ۸۵ با پدیده‌ی اتصال به انرژی کیهانی آشنا شدم. لابد به گوش شما هم خورده است. شیوه‌های عجیب درمان و گشایش و رهایی. هر چند آمار دقیقی از میزان اقبال به این حلقه در دست نیست، اما می‌توان ادعا کرد که در بازار داغ خرافه و شبه‌علم ایران (کلاسهای گشودگی، خنده‌درمانی، جشن‌درمانی، انرژی‌درمانی، تشعشع‌درمانی و...) در مدت زمان کوتاهی گوی سبقت را از همه‌ی فرقه‌های دیگر ربوده است. (۲) عرفان حلقه یا عرفان کیهانی، نام آموزه‌ای است که محمدعلی طاهری ارائه کرده است. آموزه‌ای با ترکیب عرفان اسلامی، اندیشه‌ی دوئالیستی ایران باستان و چین و هند... با چاشنی ادبیات شبه‌علمی و تشبیهاتی که مخاطب ناآگاه را محصور واژگان و فرم ارانه‌ی خود می‌کند.

جمهوری اسلامی خود از آبخشور ارتجاع و خرافه سیراب می‌شود و مهم‌ترین عامل تکثیر آن در میان مردم است. وقتی تق دعانویسی و دخیل بستن درآمد، خرافه با ظاهری علمی و با فرمی که طبقات متوسط و بالای جامعه، پذیرای آن باشند به میدان آمد. در ابتدا، جمهوری اسلامی از تلاش‌های عرفان حلقه حمایت کرد. مجموعه کتابهای عرفان کیهانی (۳) بیانگر این امر است. تیراژ برخی از کتاب‌ها که در دوره‌ی آغازین شروع به کار عرفان حلقه مورد تکریم و تمجید یکی از

نیروهای امنیتی رژیم هم بوده به دهه هزار رسیده است. (۴) با این‌همه در اواخر دهه‌ی ۸۰ با افزایش اقبال به این مکتب، حوزه و مراکز امنیتی رژیم احساس خطر کردند و فعالیت‌های عرفان حلقه و محمدعلی طاهری، غیر قانونی اعلام شد.

در جامعه و جهانی که مردم، آسیمه‌سر و مستاصل، درگیر هزار بدبختی روزمره هستند، اقبال این قسم خرافه و اباطیل دور از ذهن نیست. به‌گزارش آماری که این‌جا و آن‌جا به‌صورت دست و پا شکسته بیرون می‌زند، درصد قابل توجهی از مردم درگیر بیماری‌های روانی چون افسردگی هستند. وزیر بهداشت رژیم از ابتدای ۲۱ درصدی مردم کشور به اختلالات روانی خبر می‌دهد. یعنی ۱۵ میلیون و ۷۵۰ هزار نفر از اختلالات یا بیماری روانی رنج می‌برند. تعداد این افراد در پایتخت به ۳۴ درصد می‌رسد. (۵) آمار ارائه شده در این زمینه وحشتناک است: علی‌اکبر سیاری، معاون پیشین بهداشتی وزارت بهداشت ۱۹ خرداد ۹۲ گفت، بیماری‌های روانی در سال ۱۳۸۰ معادل ۲۱ درصد بوده که این روند در سال ۱۳۸۷ به ۳۴ درصد افزایش یافته است. به گفته‌ی وی این میزان در حال حاضر به ۴۰ درصد رسیده است؛ یعنی ۳۰ میلیون از ۷۵ میلیون ایرانی با بیماری‌های روانی دست و پنجه نرم می‌کنند. دستاورد ۴ دهه حکومت رژیمی که فقر و فلاکت و ستم و تباهی و یاس را به عینیت بی‌رحم و تکان‌دهنده‌ی مردم تبدیل کرده است. مراجعین چنین مکتب‌هایی به امید باز یافتن امید و انگیزه و آرامش به هر تخته‌پاره‌ای دست می‌اندازند و با کوچک‌ترین احساس مفید بودن، ارزشمند بودن، و دیده شدن، ذره‌ای از بار ناامیدی خود می‌کاهند.

اما آموزه‌های این مکاتب، هر چند نام‌ها و فرم‌های مختلفی دارد بسیار شبیه به هم است. درس اول، خودت را تسلیم کن. درس دوم، خود را از همه‌ی آشفتنگی‌های روانی و تنی و ذهنی و اجتماعیت رها کن. زندگی دو بخش دارد. کمی و کیفی، بخش کمی که چرتکه انداختن‌های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و علمی... عرصه‌ی عرفان حلقه نیست. عرفان حلقه بُعد

کیفی این زندگی یعنی اتصال به شعور و نور کیهانی را مورد نظر دارد؛ چرا که تنها این بُعد از زندگی حقیقت دارد و انسان تنها با تقویت این بُعد از زندگی می‌تواند جنبه‌ی کمی زندگی را هم بهبود بخشد و از بدبختی‌هایی که وی را احاطه کرده و جانش را به لب رسانده است، رها کند. (۶) نباید از نظر دور داشت؛ ایده‌هایی که این مکتب در مورد شریعت، دین و باورهای مذهبی دارد و عموماً در برابر باور مسلط جمهوری اسلامی قرار می‌گیرد، یکی از پایه‌های نفوذ آن در میان مردم است.

در میان پیروان آموزه‌های عرفان حلقه، زنان اکثریت قابل تاملی را تشکیل می‌دهند. این امر عجیب نیست. چون، زن در جمهوری اسلامی نصیبی جز تحقیر، تهدید، تجاوز، بیگاری، خشونت، و نادیده انگاشته شدن نداشت و ندارد. طبق آمار، اضطراب و افسردگی جزو شایع‌ترین بیماری‌های روانی است که در زنان دو برابر مردان است و ممکن است تا پایان عمر، بیمار به آن مبتلا باشد. (۷) این زنان، تشنه‌ترین بخش جامعه برای دریافت اندیشه و ایده‌ای هستند که رهایشان کند و جایگاه ارزشمندی برایشان بسازد.

و در نهایت، شکست و عقب‌نشینی در عرصه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی، عامل دیگری است که یأس و افسردگی توده‌ها را رقم می‌زند. هر اندازه، طبقات درگیر جنگی جدی‌تر باشند در همه‌ی حوزه‌های طبقاتی، علمی و فلسفی آن، روحیه، انگیزه و امید مردمان نیز قدرت و نیرو بخشی بالاتری خواهد داشت. این افول انگیزه و یأس اجتماعی گسترده‌ی بعد از انقلاب ایران، مشهود و ملموس است. پیروزی ضد انقلاب اسلامی، روی کار آمدن حکومت و رژیمی دینی و ارتجاعی، ادغام هر چه بیشتر درون سیستم سرمایه‌داری جهانی و بازی بد و بدتری که رژیم هر بار در برهه‌ی انتخابات به آن دامن می‌زند، سد بزرگی است که انگیزه و امید توده‌ها را نابود می‌کند.

جامعه بیمار است و برای رهایی، خودش را به هر دری می‌زند. طبقات مختلف اجتماعی-تاریخی در حال پاسخ دادن به این بحران هستند. پاسخ‌هایی که ایده، جهان‌بینی و باور توده‌ها را دستکاری و عناصر

عقب‌مانده‌ی آن را در قامتی نو و فرمی غلط‌انداز تداوم می‌بخشد. باید نسبت به این تحولات و پاسخ‌ها حساس بود. برای انقلاب و تغییر بنیادین وضعیت موجود، برای رهایی از بار گران زنجیر روابط استثمارگری و پر از ستم، انقلابیونی از مریخ یا انسان‌هایی از سرشت دیگر با به میدان نخواهند گذشت. با وفاداری به علم مبارزه‌ی طبقاتی در همه‌ی حوزه‌ها باید به جدال با جهان‌بینی‌هایی رفت که قادرند انگیزه و افق نگاه مردم را محدود کنند. توده‌ی مردم، طبقات تحت استثمار و ستم و همه‌ی آنانی که ضربات سنگین جامعه‌ی کهنه را بر گرده‌ی خود همواره حس می‌کنند، تشنه‌ی آموختن و فداکاری در مسیر انقلابی هستند که زنجیرها را می‌گسلد و جهان واقعیشان، جایگاه واقعیشان را به آنان باز می‌گرداند. ■

سلین شکوهی

یادداشت:

۱- «ابزار با زبان انسان به سخن در می‌آیند» یعنی انقلاب می‌شود. جمله‌ای است از مائوتسه دون. وی می‌گوید هنگامی که ابزار تولیدی جامعه به‌حدی رشد کرده‌اند که روابط تولیدی و اجتماعی حاکم تبدیل به قفس تنگی برایشان شده‌اند، ابزار با زبان انسان به سخن در می‌آیند. یعنی، انقلاب به‌وقوع می‌پیوندد.

۲- <http://sahebnews.ir/368454>

۳- بینش انسان، انسان از منظری دیگر، انسان و معرفت، عرفان کیهانی حلقه، موجودات غیر ارگانیک، فرادرمانی

۴- منصوری لاریجانی دکترای عرفان اسلامی و عضو سپاه پاسداران

۵- عصر ایران ۳۰ دی ۱۳۹۲

۶- روزنامه‌ی اعتماد ۲۲ شهریور ۹۳ می‌نویسد: سالانه بیش از ۴۵ هزار نفر در ایران دست به خودکشی می‌زنند. و در این میان، زنان درصد قابل توجهی را به‌خود اختصاص می‌دهند.

۷- روزنامه‌ی مردم‌سالاری ۱۹ بهمن ۹۳



بالاترین قله‌ی انقلاب کمونیستی و

سنتز نوین کمونیسم

برای صعود به ارتفاعی بلندتر

باب آواکیان، تکامل‌دهنده‌ی سنتز نوین کمونیسم در مورد احیای سرمایه‌داری در چین سوسیالیستی پس از مرگ مائوتسه دون (۱۹۷۶-۱۳۵۵) و به قدرت رسیدن بورژوازی نوین که چهل سال پیش رخ داد، می‌نویسد:

آنان قدرت را گرفتند و سرمایه‌داری را احیا کردند و بی‌رحمانه انقلابیونی را که با این روند ضدیت می‌ورزیدند سرکوب کردند. برای درک اتفاقی که افتاده بود باید کاری انجام می‌شد و این کار باید ادامه می‌یافت تا با تضادهایی که در جهان با آن‌ها مواجهیم دست و پنجه نرم کنیم. هدف از دست و پنجه نرم کردن با تضادهای مقابل‌ها، به‌طور مجرد این نیست که می‌خواهیم مرحله‌ی نوینی از کمونیسم را پیش بیاوریم، بلکه این است که دشواره‌های عمیق و واقعی بر سر راه به ثمر رساندن انقلاب که ضرورتی عظیم است، وجود دارند و باید آن‌ها را حل کنیم. منظورم از انقلاب، انقلابی است که مورد نیاز است و گشاینده‌ی راه‌هایی توده‌ها و پشت سر گذاشتن این جهان دیوانه است که توده‌های مردم را در زنجیر اسارت گرفته است. نتیجه‌ی این کار، یک جهش کیفی بود. یک سنتز نوین در فرآیند تکاملی کمونیسم.

می‌خواهم نکته‌ای در رابطه با این مسأله بگویم. کتاب فقر آمریکایی: نیمه‌ی دیگر هنوز در فقر زندگی می‌کند، نوشته‌ی ساشا آبرامسکی، افشاگری‌های لیبرالی خوبی در مورد گستره‌ی فقر در آمریکا می‌کند. اما در مقدمه‌ی کتاب، خود را ملزم می‌بیند بگوید: «در هر حال، هیچ جامعه‌ای در تاریخ بشر هرگز نتوانسته است فقر را ریشه‌کن کند؛ و هر حکومتی که ذره‌ای

احترام به آزادی فردی بگذارد، کاملاً نمی‌تواند وجود نابرابری را نفی کند.»

بباید این ادعا را تجزیه و تحلیل کنیم. اولاً، با وام گرفتن از مارکس (یا شاید جمله‌ای از فیلم کول هندلوک) (۱) باید بگویم که در این‌جا با فقر فلسفه، فقر تصور کردن و فقر درک روبه‌رو هستیم.

بله، نه در اتحاد جماهیر شوروی و نه در چین در دورانی که سوسیالیستی بودند، فقر به‌طور کامل ریشه‌کن نشد. اما آن‌ها از وضعیتی شروع کردند که توده‌های مردم در فقر بسیار زیاد بودند. با این وصف، جهش‌های عظیمی در جهت ریشه‌کن کردن فقر کردند. مائو در اواخر عمر خود و حتا در بستر مرگ در جنگ با رویزیونیست‌هایی بود که پس از مرگ او به‌قدرت رسیدند و سرمایه‌داری را در چین احیا کردند. بخش بزرگی از مبارزه‌ی مائو با این رویزیونیست‌ها بر سر مسأله‌ی فقر بود. رویزیونیست‌ها می‌گفتند، اگر چین راه سرمایه‌داری را در پیش بگیرد می‌تواند بخش‌هایی از جمعیت چین را از فقر بیرون بکشد.

آن‌ها امروز اعلام می‌کنند که با اعمال چنین راهی توانستند به این هدف دست یابند و امروز چندصد میلیون چینی را از فقر بیرون کشیده‌اند. اما آن‌ها با ایجاد جامعه‌ای بی‌رحم و وحشتناک که دارای زمخت‌ترین روابط کالایی است این‌کار را کردند. و امروز در یک طرف استثمارگران تازه‌به‌دوران‌رسیده (میلیونرها و میلیاردرها) را دارند و در طرف دیگر صدها و صدها میلیون مردمی که در شرایط وحشتناک فقر هستند و در چنبره‌ی روابط کهنه‌ای که احیا شده‌اند و مانند طوفی بر گردن مردم هستند، دست و پا می‌زنند. مائو هشدار می‌داد که: چین باید در جاده‌ی سوسیالیسم بماند و کلیت مردم را گام

به گام از فقر بیرون بکشد؛ و نه این‌که هدف «ثروتمند شدن سریع» و تبدیل چین به یک کشور مدرن سرمایه‌داری قدرتمند را دنبال کند و یک قشر انگلی بورژوا و یک قشر ممتاز خرده بورژوا را به‌وجود آورد، درحالی‌که توده‌های مردم در چنگال فقر و زندگی نکبت‌بار فرو بروند. اما متأسفانه، رویزیونیست‌ها در این مبارزه فاتح شدند.

اما قبل از این‌که چین را به چیزی که امروز هست تبدیل کنند، چین تحت نظام سوسیالیستی گام‌های عظیمی را در راه محو فقر برداشته بود. در شماره‌ی مخصوص نشریه‌ی «انقلاب» (رولوشن)، ریموند لوتا مصاحبه‌ای کرده است و تاریخ واقعی کمونیسم و درس‌های آن را برای آینده‌ی بشریت، تشریح کرده است. در آن مصاحبه به‌طور نمونه می‌گوید هنگام پیروزی انقلاب در چین در آستانه‌ی سال ۱۹۵۰، متوسط عمر در چین ۳۲ سال بود. و سال ۱۹۷۵ (یعنی یک‌سال قبل از سرنگون شدن دولت سوسیالیستی و متعاقب آن احیای سرمایه‌داری در چین) این رقم به ۶۵ سال رسیده بود. یعنی دو برابر و نزدیک به استانداردهای جهانی در آن زمان. باتوجه به گذشته‌ی چین، این پیشرفت بسیار عظیمی بود که از طریق آن شمار بزرگی از مردم از فقر مطلق بیرون آمدند. پس باید گفت آبرامسکی، این تجربه‌ی عظیم را کاملاً حذف می‌کند یا به آن کم، بها می‌دهد.

حال، بخش دوم حرفش را تجزیه و تحلیل کنیم زیرا با زبانی حرف زده است که این کار لازم است. می‌گوید: «هر حکومتی که ذره‌ای احترام به آزادی فردی بگذارد، کاملاً نمی‌تواند وجود نابرابری را نفی کند». به‌عبارت دیگر، هیچ جامعه‌ای حتا جامعه‌ای که

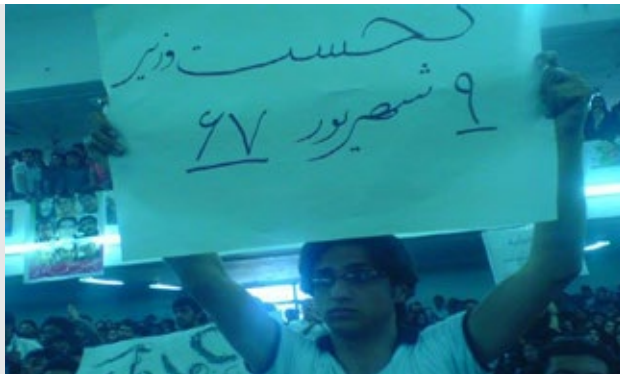
کمی احترام برای آزادی فردی قائل است نتوانسته است وجود نابرابری را کاملاً نفی کند. معنای حرفش فقط این نیست که چنین چیزی تاکنون تحقق نیافته است. بلکه این است که نباید برای محو نابرابری تلاش شود و اگر این کار را بکنید، الزاماً حقوق مردم، آزادی‌های مدنی را زیر پا خواهید گذاشت. به‌عبارت دیگر، محو نابرابری فقط با روش‌های «تمامیت‌گرا» (توتالیتاری) ممکن است. جوهر حرفش همین است. در این‌جا نیز می‌بینیم او کاملاً ناتوان از دیدن افقی فراتر از حق بورژوازی است. کاملاً ناتوان از فراتر رفتن از این افق و درک این واقعیت است که جامعه می‌تواند براساس اصل «از هر کس نسبت به توانش و به هر کس طبق نیازش» کار کند.

کمونیسم، برخلاف آن‌چه آلن بدیو و دیگر اپورتونیست‌های طرفدار تفکر او اتخاذ کرده‌اند، تازاندن به‌سوی برابری نیست. کمونیسم، مستلزم رفتن به ورای برابری است؛ گذر کردن از جامعه‌ای است که برابری در آن یک مسأله است. آیا این حرف به‌معنای آن است که ما طرفدار نابرابری هستیم؟ خیر. به‌معنای آن است که کمونیسم یعنی به‌ورای تولید و مبادله‌ی کالایی و قانون ارزش رفتن است. به‌معنای آن است که عملکرد جامعه بر حسب توانایی و نیاز است. همان‌طور که در این شعار آمده است. وقتی به آن نقطه برسیم، برابری دیگر جایی در معادلات ندارد. مارکس خاطر نشان کرده که برابری به‌معنای وجود نابرابری است و این نکته‌ای است که در دوران انقلاب فرهنگی در چین تأکید می‌شد. به‌طور مثال، فرض کنیم شما و من در شغل

تنها صدا نیست که می ماند

درباره‌ی صحبت‌های منتظری

پیرامون قتل عام ۶۷



یک انتشار فایل صوتی صحبت‌های حسینعلی منتظری در یک جمع خصوصی مسئولین قضایی جمهوری اسلامی و پیرامون قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان سال ۶۷، نه راز سر به مهری را گشود و نه مطلبی جدیدی در افشای ابعاد آن جنایت داشت. اما دست به دست شدن «صدای آیت‌الله»، آب در خوابگاه جلادان ریخت و از بالا تا پایین نظام مقدس از خط امامی و اصولگرا تا اصلاح‌طلب و سبز را به توجیه و دفاع از آن جنایت واداشت. بار دیگر پرونده‌ی «رفع و رجوع» نشدنی ۶۷ پیش چشم جامعه گشوده شد و به تمامی دسته‌ها و جناح‌های حاکم یادآوری کرد که نه با سکوت ۳۰ ساله‌ی ۶۷ تاکنون و نه با دغل و فریب ۲۰ ساله‌ی ۷۶ تا به امروز، نخواهند توانست یقه‌ی نامبارک را از آن جنایت خلاص کنند.

دو در افشای قتل عام ۶۷ و دیگر جنایت‌های جمهوری اسلامی در دهه‌ی ۶۰، عملکرد حسینعلی منتظری هرگز نقش عمده را بازی نکرد و نمی‌کند. خاطره‌ها، نامه‌ها و صدای او در اعتراض به نحوه‌ی انجام آن اعدام‌ها فقط چند سند از انبوه اسنادی هستند که تهیه و تدوین شده‌اند. اگر قرار است مدال افتخاری برای افشای ابعاد آن طاعون اسلامی به سینه‌ی کسی زده شود، مطمئناً آن فرد قائم‌مقام خمینی نخواهد بود! نقش عمده در افشای جنایت ۶۰ تا ۶۷ را بیش از هر کس خانواده‌های جان باختگان به‌ویژه مادران و همسرانشان، بازماندگان و زندانیان سیاسی همبند آنان، احزاب و سازمان‌های سیاسی و روشنفکران و نویسندگان متعهد و انقلابی، بازی کرده‌اند. بدون سه دهه افشاگری، ثبت خاطرات، مستندسازی، برگزاری یادمان‌ها و تجمعات در خاوران، هیچ «آیت‌الله‌العظمی» و «فقیه عالی قدری» زیر بار پذیرش و بیان آن تبهکاری‌ها نمی‌رفت.

سه در تحلیل و ارزیابی از عملکرد حسینعلی منتظری در افشای جنایت ۶۷ با یک سفسطه‌ی عجیب و غریب روبه‌رو هستیم. وی حالا از سوی طیفی از لیبرال‌ها، ملی‌مذهبی‌ها، توده‌ای-اکثریتی‌ها و حتی راه کارگری‌ها به‌مثابه‌ی یک فرشته‌ی رحمت و مدارا به‌عنوان «پدر حقوق بشر ایران»، «فقیه تساهل و تسامح» و «تجسم اخلاق در سیاست» به عرش برده می‌شود. این تداوم سیاستی است که اساساً به‌دنبال رفع و رجوع جنایت‌های رژیم در دهه‌ی ۶۰ به‌نحوی است که درنهایت، ستمگر و ستمکش و جنایتکار و جانباخته را در یک جایگاه نشاند و عقد دوستی و بخشش را میان آنان جاری کند. این سیاست نیازمند آن است که «جایگاه منحصر به فردی» به نقش حسینعلی منتظری در افشای قتل عام ۶۷ بدهد تا چنین نتیجه‌ی مخدوشی حاصل شود که «اصولاً هر دستاوردی در مقابل جمهوری اسلامی از طریق لابی کردن با یک نفر در درون حاکمیت امکان پذیر است». اما ما فراموش نخواهیم کرد که حسینعلی منتظری به‌عنوان یکی از تئوریسین‌های ولایت فقیه و حامیان آن در قانون اساسی و همچنین جانشین و مشاور خمینی تا مقطع برکناری در تمامی جنایت‌ها و کشتارهای جمهوری اسلامی، شریک و همراه و همگام بوده است. اگر قرار است روزی سران و کاربه‌دستان رژیم ایران به اتهام جنایت علیه بشریت در دادگاه تاریخ حاضر شوند، قطعاً منتظری یکی از متهمین خواهد بود.

چهار) اما اعتراض منتظری به قتل عام سال ۶۷ اگر هیچ دستاوردی نداشته است، دست کم یک کارکرد دارد و آن این‌که هیچ مسئول، رئیس، وزیر و نخست‌وزیری در جمهوری اسلامی در آن مقطع نمی‌تواند ادعای بی‌خبری از آن جنایت یا نبود امکان اعتراض و افشای آن را بکند. صدای منتظری، زست‌های انبوهی از اصلاح‌طلبان، سبزه‌ها و خط امامی‌ها را به هم می‌ریزد؛ وقتی مدعی می‌شوند از ماوقع ۶۷ بی‌اطلاع بوده‌اند یا امکان اعتراض را نداشته‌اند. به‌یاد بیابوریم هنگامی که در تابستان ۸۸ و ۸۹، مسأله‌ی اعدام‌های دهه ۶۰ بار دیگر در دستور کار کنجکاوی جامعه قرار گرفت و رهبران جریان سبز، بی‌شرمانه قبای دلسوزی و دلجویی از خانواده‌های جان‌باختگان ۶۷ را پوشیدند و اظهار بی‌اطلاعی از آن همه جنون و جنایت کردند. دهه‌ی خونین ۶۰ آن واقعیت سختی است که به‌راحتی، گریبان نورچشمی‌های خمینی حتی با نقاب سبز و بنفش و رفرم را هم رها نخواهد کرد. امثال موسوی، رهنورد، کروی، خاتمی و غیره تا ابد باید کابوس انبوهی از اجساد جان‌باختگان دهه‌ی ۶۰ و سال ۶۷ را همچون وصله‌ی ناجوری بر ردای فریبکاریشان حمل کنند.

پنج) نکته‌ی قابل تأمل در صحبت‌های منتظری این است که او براساس حکم صریح قرآنی و شرعی هیچ زاویه‌ای با نفس مجازات اعدام و کشتن زندانیان سیاسی ندارد و در هیچ کجا اعتراضی به اعدام‌های قبل از سال ۶۷ نمی‌کند. مشکل او فقط ایراد شرعی و فقهی احکام ۶۷ است که بر کسانی جاری شده که طبق شرع اسلام یک‌بار حکم گرفته‌اند و زیر شلاق لت و پار شده‌اند و سال‌ها در زندان‌های رژیم، تحت سخت‌ترین و شدیدترین سرکوب‌ها و فشارها به‌سربرده‌اند. او حتی مسأله را از زاویه‌ی «حفظ آبروی نظام و اسلام» و جلوگیری از «بدنام شدن امام» طرح می‌کند و نه حقوق انسانی زندانیان سیاسی در زمانه‌ی اسارت. خاستگاه بحث‌های منتظری و انگیزه و محرک‌های او برای طرح اعتراض به اعدام‌های ۶۷ اساساً از بستری ارتجاعی، پوسیده و رو به گذشته بر خاسته است و هرگز نمی‌تواند الگوی مناسبی برای حفظ حقوق زندانیان و مخالفین و منتقدین در یک دولت نوین باشد.

شش) کمونیست‌ها ضمن افشای تمامی ابعاد جنایت‌های دهه‌ی ۶۰ و از جمله نقش امثال منتظری در آن سال‌های تاریک اسلامی، باید نظام حقوقی و قضایی دولت سوسیالیستی آینده و جایگاه و حقوق منتقدین و مخالفین در جامعه‌ی مورد نظرشان را پیش چشم توده‌های مردم، تعریف کنند و از این طریق، خط تمایز روشن و مشخصی را بین دو دولت، دو جامعه و دو جهان‌بینی کمونیستی و بورژوازی (از هر نوع لیبرالی، اسلامی، سوسیال‌دمکرات، پادشاهی و غیره) ترسیم کنند. ■

«آتش»

واقعیت کمونیسم....

مشابهی کار می‌کنیم، ولی شما مادر تنهایی هستید با سه فرزند و من خودم هستم و خودم و هر دو مزد برابر می‌گیریم. خب در این‌جا، برابری وجود ندارد. زیرا نیازهای شما بسیار بیشتر از نیازهای من است. بنابراین، مزد برابری که می‌گیریم میان من و شما برابری به‌معنای واقعی به‌وجود نمی‌آورد؛ زیرا سه نفر به شما وابسته‌اند و من تنها هستم. آردی اسکای بریک این نکته را به‌طرز نافذی در مصاحبه‌اش تشریح می‌کند و می‌گوید، بیایید به این ایده که همه باید برابر باشند نگاه کنیم! آخر چرا آدم‌ها این حرف‌های احمقانه را می‌زنند؟ ببینید! آدم‌ها دارای گرایشات و توان یکسان نیستند و کارها را با کیفیت یکسانی انجام نمی‌دهند و غیره. وی در ادامه می‌گوید، اصلاً به من احساس بدی دست نمی‌دهد اگر کسانی همان کار را بهتر از من انجام دهند؛ اگر کسی هنرمند سطح بالایی است و قدم به صحنه‌ی اجرا می‌گذارد، فکر نمی‌کنم من باید تلاش کنم با او هم‌آوردی کنم... ■

«آتش»

منبع: تازه‌ترین کتاب باب آواکیان. کمونیسم جدید-علم، استراتژی و رهبریت برای یک انقلاب واقعی و یک جامعه‌ی بنیاداً نوین در راه رهایی واقعی. ۲۰۱۵

-THE NEW COMMUNISM
The science, the strategy, the leadership, for an actual revolution, and a radically new society, on the road to real emancipation

یادداشت‌ها:

۱- Cool Hand Luck

آتش

گوشه‌ی خیابان، بساط فروش ذره‌بین راه انداخته بود. با لباس چرک زرد رنگ که پشت آن نوشته شده بود: ریوالدو. ریزون ۲۵ ساله که ۴۵ تا ۴۷ ساله بنظر می‌رسید، ۱۱ ذره‌بین گذاشته بود روی گاری شکسته‌ای و اصرار داشت بهترین سوغات برزیل را بخریم. با حساب و کتاب وضعیت خراب این قسمت از شهر و ظاهرسازیش بی‌راه نبود که یک ذره‌بین شکسته را بهترین سوغاتی این کشور تحت بحران فرض کنیم. ریزون برای ما شده بود نماد مخالفت. ذره‌بین می‌فروخت که شاید ۱/۵ میلیون توریست، کمی دقیق‌تر به‌وضعیت این روزهای شهر ریو نگاه کنند. ذره‌بین می‌فروخت که نشان دهد در ورای این ظاهر بی‌حاشیه، شهری با دنیایی از مشکلات و نابرابری‌های عمیق طبقاتی میزبان بزرگ‌ترین و پرزرق و برق‌ترین رویداد ورزشی جهان شده است. ذره‌بین به‌دست که باشید، خیابان‌های زواردررفته‌ی ریو بیشتر به‌چشم‌تان می‌آید، با دست‌نوشته‌ها و شعارنویسی‌های اعتراضی و عجیب و غریب روی دیوار همه‌ی کوچه‌ها. گاهی همین ذره‌بین هم لازم نیست که بفهمید ریو دغدغه‌ی بزرگی دارد به‌نام فاصله‌ی وحشتناک طبقاتی. از وسط

المپیک زیر ذره‌بین ریزون

این گزارشی است گذرا بر وضعیت وخیم اقتصادی در جریان برگزاری یکی از گران‌ترین رویدادهای ورزشی در کشور برزیل



همین کوچه‌های کثیف می‌توانید برج‌های بزرگ و خانه‌های ویلایی چند میلیون دلاری روی کوه را به‌وضوح ببینید، اما اگر به پشت گردن ریزون که پر بود از چروک و کبره نگاه کرده باشید، متوجه می‌شوید که این گردن کمتر برای بلند شدن و تماشا کردن این مناظر جالب و فریبنده، فرصت داشته است. ریزون، دغدغه‌ای عمیق‌تری داشت به‌اسم تامین معاش. از ریزون، ذره‌بین نخریدیم. می‌خواستیم تشکر کنیم و برویم. رویش را برگرداند و حواسش را پرت کار کرد.

شب بعد، درست جلوی در ورزشگاه ماراکانا، تظاهرات اعتراضی برگزار شد. پلیس ۴۰ نفر را بازداشت کرد و ده‌ها نفر هم از دست پلیس‌های به‌ظاهر مهربان

فرار کردند. دوربین‌های خارجی و خبرنگاران پر تعداد، پلیس را مهربان کرده بود و تظاهرکنندگان را بانگیزه‌تر. بین تظاهرکنندگان، شبیه ریزون کم نبودند. شاید هم ریزون بعد از فروش زدن ذره‌بین‌هایش آمده بود وسط تظاهرات تا او نیز اعتراض کند. ریزون های برزیلی همه شبیه هم هستند، همه خسته از ستم طبقاتی و پر از خشم فروخورده، همه‌شبیه هم، شبیه ریوالدو.

سی و یکمین دوره‌ی مسابقات المپیک به میزبانی شهر ریودوژانیروی برزیل آغاز شد. مهم‌ترین رخداد اجتماعی ورزشی جهان. در افتتاحیه‌ی این مسابقات، توماس باخ، رئیس کمیته‌ی المپیک از مردم خوب برزیل که عاشقانه از میهمانان خارجی میزبانی می‌کنند، تشکر کرد. میهمانانی که پول بیشتری در جیب سرمایه‌داران برزیلی می‌ریزند و چیزی جز فقر و فلاکت بیشتر برای ریزون‌ها ندارند. یکی شبیه ریزون را دیدم که یک گوشه ایستاده دارد آواز می‌خواند و گدایی می‌کند. ■

آرش شایان

گزارش ارسالی

خود کشی دو دختر نوجوان ۱۳ و ۱۴ ساله در جنت‌آباد تهران. آن‌ها دست هم را گرفتند و از پشت بام طبقه‌ی ششم یک ساختمان به پایین پریدند، قبلش با هم عکس سلفی گرفته بودند!

حسد و گمان در مورد مرگ این دو دختر بسیار است، آیا آن دو دختر از عواقب خودکشی‌شان بی‌اطلاع بودند، و یا شاید هم با تصور آینده‌ای که ممکن است در انتظارشان باشد، یعنی ازدواج اجباری و یا تحمل شوهری با سن بالا و ستمگر و عیاش، آن‌ها را به این نتیجه رساند که بگویند از زندگی سیر شده‌ام و نمی‌خواهم زنده بمانم! این‌ها البته درد و رنج خانواده و اطرافیان آن دو دختر را کم نمی‌کند اما، این سؤالات بایستی وجدان خفته‌ی هزاران زن و مرد این دیار را تکان دهد.

سطح آموزش و فرهنگ و اخلاقیاتی که به‌خورد مردم می‌دهند را همه می‌دانند، از بچگی، دختر و پسر را از هم جدا می‌کنند و انسان‌ها در دام انواع و اقسام فشار و تبعیض و محدودیت، بزرگ می‌شوند. به جان انسان‌ها ارزشی داده نمی‌شود. افق روابط انسانی، بسیار تنگ و منفعت‌طلبانه ترسیم می‌شود. زندگی فقط به‌عنوان قفسی برای تن و حائل برای رسیدن به دنیای دیگر و زندگی واقعی است. این شرایط در کنار اوضاع معیشتی سخت، تضادهای حادی را برای مردم به وجود می‌آورد که گذشتن از آن، کار ساده‌ای نیست و می‌تواند به خودکشی، منجر شود.

این ماجرای دردناک در لابه‌لای خبر اعدام‌ها و غیره گم شد. چند روز قبلش هم دو جوان دانشجوی یاسوجی هم‌زمان با طناب دار کشته شده بودند که دادستانی مرگ آن‌ها را مشکوک به خودکشی دانسته بود.

بی‌آیندگی و ستم اجتماعی و خانوادگی مسائلی هستند که باعث می‌شود بسیاری دست به خودکشی بزنند. سیستم حاکم با وضعیتی که به وجود آورده یعنی فقر، نابرابری طبقاتی، بیکاری، جنگ‌های ارتجاعی و... متهم درجه یک این وضعیت است.

هنگام دوباره‌خوانی این نوشته، یاد مشابهت خودکشی این دو دختر با صحنه‌ی پایانی فیلم «تلما و لوییز» افتادم، در آن صحنه، آن دو زن بعد از فراری طولانی از دست ماموران پلیس به‌خاطر کشتن یک مرد که قصد تجاوز به یکی از آن دو زن را داشت، هنگامی که ده‌ها ماشین پلیس در تعقیب آن‌ها هستند و به‌سرعت به پرتگاهی نزدیک می‌شوند، به‌یک‌باره لیخن‌زنان درحالی که دست همدیگر را گرفته‌اند مانند این‌که ماشین در حال پرواز باشد به حرکت ادامه می‌دهند و درواقع به‌دره سقوط می‌کنند. فیلم با عکس ماشین در حال پرواز پایان می‌یابد. اما واقعیت، بسیار تلخ‌تر است از دنیای مجازی فیلم‌ها و اینترنت. واقعیت، شوخی‌بردار نیست و برای تغییر آن به مبارزه نیاز است. اگر خواهان زندگی در شرایطی غیر از این چهارچوب خشن و چرک‌آلود هستیم بایستی با چنگ و دندان، علیه جمهوری اسلامی بجنگیم. ■

شما را به همکاری دعوت می‌کنیم:

با تهیه گزارش و مصاحبه، فرستادن تجارب مستقیم و حکایت رنج‌ها، با اظهار نظر نقادانه و پیشنهاد، با ارسال طرح و عکس و آثار هنری نگارشی. به پخش آتش به وسیع‌ترین شکل ممکن و به شیوه‌های مناسب کمک کنید.

email: atash1917@yahoo.com weblog: n-atah.blogspot.com